

به نام خداوند بخشنده ی مهربان

فقه اسلامی - موضوعات متفرقه - درس 14 : ویژگی های طالب علم

سپاس خداوند جهانیان را و درود و سلام بر سرورمان محمد امین. بارخدايا تنها آنچه به ما آموختی را می دانیم و تو بسیار دانا و حکیم هستی. بار خدايا چیزی به ما بیاموز که ما را سود رساند و ما را از آنچه به ما آموختی بهره مند ساز و علم ما را بیفزای و حق را به ما حق بنما و ما را توفیق پیروی از آن عنایت فرما و باطل را به ما باطل بنما و ما را توفیق پرهیز از آن عنایت فرما و ما را از زمره ی کسانی قرار بده که به سخن گوش فرامی دهند و بهترین آن را پیروی می کنند و با رحمت خود ما را از جمله ی بندگان صالح خود قرار بده.

ویژگی های طالب علم :

1 - پاکی قلب :

امروز به بیان و شرح برخی از فصل های منتخب احیاء علوم الدین پرداختیم. در باره ی علم از فضیلت آن و فضیلت یادگیری و فضیلت آموزش در سه درس گذشته سخن گفتیم. در درس گذشته از آداب یادگیرنده سخن گفتیم و اولین مورد آن پاکی قلب بود. ادب دوم، پیش از پرداختن به ادب دوم از مجموعه آداب یادگیرنده گفته ی غزالی را می شنویم که می گوید: «من گروهی از علمای فقیه بزرگ را می بینم که در فروع و اصول شهرت دارند یعنی در فروع فقه و اصول آن- و از جمله علمای بزرگ به شمار می روند و اخلاق ناپسندی دارند و هنوز از آن اخلاق بد پاک و میرا نشده اند، گفته می شود: هرگاه درجه های علوم و علم آخرت را آموختی آنگاه برایت مشخص خواهد شد که آنچه بدان سرگرم بوده اند بسیار کم ارزش است زیرا علم است و اما از نظر اینکه عملی برای تقرب الهی است بسیار با ارزش می باشد. و پیش تر به این موضوع اشاره شد و اطلاعات و توضیحات بیشتری در این زمینه داده خواهد شد». این دیدگاه درست است که اگر کسی به ژرف نگری در فروع و اصول بپردازد و در آن برجسته شود از نظر مردم از جمله ی بزرگان شمرده می شود اما قلب او از اخلاق ناپسند اعم از حسد، عجب، کبر، خود برتربینی، و خود خواهی پاک نشده است. کسی که این فروع و اصول را کسب نموده است و در آن استاد شده و عالم گشته است و به دقیق ترین جزئیات دست یافته است و همه چیز را حفظ نموده و الایی کسب نموده است ولی هنوز به قصد اصلاح به قلب خویش ننگریسته است تا آن را پاکیزه نماید این امر در آخرت هیچ سودی برای او نخواهد داشت. چنان که اگر شخصی در یک تخصص معین استاد شود و مهارت کسب نماید به عنوان مثال در پزشکی، حقوق یا ادبیات مهارت یابد و آثار زیادی را تالیف کند و نام او بر سر زبان ها بیفتد و مشهور شود ولی هنوز قلبش پاک نشده باشد و خدایش را نشناخته باشد، هیچ یک از این امتیازات برایش سودی نخواهد داشت. این علم شریف به پاکیزگی قلب نیاز دارد تا به شرافت دست پیدا کند.

2 - طالب علم باید از تمایل به دنیا بکاهد:

وظیفه ی دوم: امام غزالی می گوید: «طالب علم باید از تمایل به دنیا بکاهد» عارفان خدا عبارات ثابتی دارند: «علائق موانع اند». یعنی انسانی که پنج یا شش شرکت دارد وقت پرداختن به پنجاه پروژه را ندارد و از صبح تا شب مشغول است و اگر او انسان خوبی باشد و در وی خیر و نیکی باشد و اگر آمادگی و استعداد هم داشته باشد اما وقت خالی ندارد. اکنون اگر کسی بخواهد پزشک

باشد منطقی نیست که کارمند هم باشد. اگر کارمند باشد ساعات کارش از هشت تا دو ونیم طول می کشد و ساعت سه ونیم به خانه می رسد و باید ناهار بخورد که تا ساعت چهار به طول می انجامد و باید دو ساعتی هم استراحت کند و به این ترتیب روز به پایان می رسد. اگر تمایل شدید هم به پزشک بودن داشته باشد این امر نیاز به وقت و زمان و علم و تخصص بالا دارد. پس تا زمانی که وقت کافی برای طلب علم نباشد چنین کاری محال است و بنابراین به اوقات خالی نیازمندیم. وقتی انسان از بهترین اوقات خود وقتی را برای شناخت الله متعال می گذارد و دنیا را رها می سازد این شجاعت او را می رساند. این تفاوت مومن به خدا و معتقد به اوست. باورمند به خدا خود را راضی به صرف این اوقات برای کسب علم نمی کند. او دو ساعت از روزهای خود را برای مناسک و مراسم اختصاص نمی دهد. می گوید: معامله ای داغ است. من یک ساعت وقت نیاز دارم تا برسم. درس یک ساعت است. و ساعتی هم برای برگشت لازم دارم. در آن مدت زمان به پنج هزار لیره فروختم. باورمند راضی به صرف اندکی از اوقات خود برای کسب علم نمی شود اما مومن واقعی بر این باور است که اگر بنده ای از اوقات خود برای شناخت خداوند بگذارد، خداوند متعال حتما پیش از آخرت ابتدا دنیا را به او می بخشد:

((بنده ای که یاد من او را از درخواستش باز دارد؛ به او بهتر از آن چیزی که به دیگران عنایت

می کنم، خواهم داد))

[ترمذی از ابو سعید]

صاحب یک فروشگاه تجاری در یک منطقه ی استراتژی و با شانس فراوان به نظر می رسد یکی از دوستانش به او گفته است: آیا به حج نمی روی ای مرد؟ وی پاسخ داد: به خدا نمی توانم حج بگذارم و اگر به حج بروم تمام مشتریانم را از دست می دهم. نمی توانم چهل روز فروشگاه را ببندم. شنیدم که این شخص به خاطر همین حرفی که زده بود، به شدت بیمار شده است به حدی که وی به مدت چهار ماه خانه نشین شده بود. به حج نمی روی تا درآمدت کم نشود؟ چهار ماه خداوند او را بیمار نمود و می دانست که در این بیماری خیری وجود دارد و شاید او را بیدار و آگاه کند. این ها نمونه های علائق و موانع است. پیش از هر چیز طبعا این آداب دو بخش دارد. بخش اول نیاز به وقت خالی و فراغت دارد و بخش دوم به زلال درونی جهت درک حقیقت نیاز دارد. اگر شخصی در کارهای شخصی اش در معرض خطرات فراوانی باشد و همیشه تحت فشار و یا نگرانی خاصی قرار بگیرد این نگرانی همیشگی است و این ترس ادامه دارد و این خطرات مذکور مانع او از کسب علم می شود و به او اجازه نمی دهد که به دنبال علم رفته و در آن به ژرف اندیشی بپردازد.

کسی که برای شناخت خداوند وقت بگذارد خداوند او را حفظ کرده و توفیق می دهد:

امام ابوحنیفه رضی الله عنه می فرماید: «به خدا سوگند اگر به خرید یک دانه پیاز می پرداختم یک مساله را یاد نمی گرفتم». خلاصه اینکه وقتی یقین داشته باشی که خداوند رازقی وجود دارد و تو اکنون به شناخت او مشغول خواهی شد تا از عذاب روز آخرت نجات یابی و در بهشتی به وسعت آسمان ها و زمین وارد گردی، اگر چنین کنی خداوند سبحان چندین برابر بیشتر از آنکه به دنیا می پردازد، به تو روزی ارزانی می کند. این شجاعت است. این را تنها مومن درک می کند یعنی خداوند هیچ حقی از تو را ضایع نمی کند و این سخن را همیشه به یاد داشته باشید که:

((بنده ای که یاد من او را از درخواستش باز دارد؛ به او بهتر از آن چیزی که به دیگران عنایت

می کنم، خواهم داد))

[ترمذی از ابو سعید]

یعنی وقتی یک ساعت برای شناخت خداوند وقت بگذاری ممکن است خداوند ده ها ساعت برایت وقت بگذارد و به وقتت برکت دهد. شاید گاهی یکی از ابزار کاری تو هشت ساعت تو را از کار بیندازد و یکی از قطعش را پیدا نمی کنی و به خاطر آن به بیروت می روی یا به اردن می روی و به اینجا و آنجا و مکان های زیادی می روی ولی آن قطعه را نمی یابی. وقت و تلاش و امالت همه بر باد می رود. زمان زیادی را صرف می کنی. اگر از اوقات گرانبهایت وقتی را برای شناخت خداوند می گذاشتی هیچ چیزی را از دست نمی دادی و حقی از تو را ضایع نمی نمود. تا آنجا که برخی از فقها می گویند: «حضور در مجالس علم زکات وقت است». وقتی فرزند کسی دارویی با دوز بزرگسالان مصرف کند او را به بخش اطفال بیمارستان می برد و پنج یا شش ساعت باید همراه او باشد. می گوید: از ساعت ده تا ساعت دو بعد از ظهر در آنجا بوده است. شستشوی معده و ... پنج ساعت طول می کشد. یعنی خداوند بزرگ قادر است در هر ثانیه صد ساعت از وقت هایت را با درد، ناراحتی، پرداخت هزینه ها و خواهش و تمنا و در گرو گذاشتن آبرو و ... از بین ببرد. اما وقتی انسان از اوقات گرانبهایش برای شناخت خداوند می گذارد می فرماید:

﴿ تو خود در حمایت مایی ﴾

[سوره طور : 48]

اکنون تو در پناه مایی و ما تو را حفظ می کنیم و توفیق می دهیم..

﴿ توفیق من جز به [پاری] خدا نیست ﴾

[سوره هود : 88]

در این رابطه داستان های بیشماری وجود دارد و بنابراین علائق و خواسته ها موانع می باشند یعنی نیاز داری...

﴿ توفیق من جز به [پاری] خدا نیست ﴾

[سوره هود : 88]

به وقت خالی و زلال روح نیاز داری. اعتدال در معیشت از برخی تجارت ها بهتر است. این سخن بسیار دقیقی است. نگفته است: بهتر از تجارت است بلکه گفته است از برخی از تجارت ها بهتر است. یعنی تجارت با نگرانی شدید همراه است. ترس دارد. خطراتی را به همراه دارد. به خدا سوگند اگر کسی هزینه هایش را طوری تنظیم کند که نیازی به تحمل این خطرات و نگرانی ها نداشته باشد و به زلال وجود برسد بهتر است. اگر صبح قرآن بخوانی و کلام او را درک کنی به این خاطر است که وجودت با صفا و زلال است. و به خدا سوگند این صفا و زلال قیمت ندارد، همه چیز فنا شدنی است...

((ای فرزند آدم از اموال تو آیا بجز آنچه خورده و از بین برده، و آنچه پوشیده و کهنه کرده، و

آنچه صدقه داده است چیزی به تو می رسد))

[مسلم از مسلم بن حجاج]

و به جز این ها چیزی برایت وجود ندارد. هر چه استفاده کرده ای همان برایت می ماند. اما ذخیره هایت از آن تو نیست. مصرف شده هایی که مصرف کرده ای از آن تو است. اما ذخیره ها از آن تو نیست ولی درباره ی روش کسب آن محاسبه خواهی شد. درباره ی نحوه ی مصرف آن محاسبه خواهی شد. پس هر چه مصرف کرده ای از آن توست. حدیثی بسیار دقیق است:

((ای فرزند آدم از اموال تو آیا بجز آنچه خورده و از بین برده، و آنچه پوشیده و کهنه کرده، و آنچه صدقه داده است چیزی به تو می رسد))

[مسلم از مسلم بن حجاج]

3- نسبت به علم خود مغرور نشود و به معلم خود بی احترامی نکند:

سومین ویژگی از ویژگی های طالب علم این است که مغرور نشود و نسبت به معلم خود بی احترامی نکند بلکه بطور کلی در هر زمان امور خویش را به او بسپارد. شاید کسی به تو بگوید: در باره ی فلان موضوع چه نظری داری؟ من این نظر را دارم. به تو می گوید: بر خلاف این را گفته اند. تو بر یک شخص تکیه کن و به یک شخص اعتماد کن و یا به او اطمینان می کنی یا از او نمی پرسی. نمی خواهم از تو بپرسم و به تو بگویم: سخنان تو نادرست است. این کار مودبانه نیست. تو بپرس و پاسخ خود را بگیر. اگر خوش آمد آمد به کار ببند و اگر خوشت نیامد رهائش کن. الزامی وجود ندارد. عالم به خانه ی تو نیامده و به تو نگفته است: چقدر به سخنان من عمل کرده ای؟ تو پاسخ سئوالی را که پرسیدی، بشنو: این حرام است. می گویی: این فتوا را داده اند. اگر فتوا داده اند تو آن را بکار بگیر و مسئولیتش بر عهده ی آنان است.

شخصی به من گفت: در این باره فتوا داده شده است. درباره ی پنج در صد سود فتوا داده اند. گفتیم: اشکالی ندارد. در این باره فتوا داده اند. به او گفتیم: تا زمانی که فتوا وجود دارد اشکالی ندارد. اما من می ترسم در روز قیامت مفتی خودت را که برایت فتوا داده است پیدا نکنی. این از هر چیزی سخت تر است. ممکن است آن که به من گفت: پنج درصد، او را نیایی و این بسیار سخت است اگر به او اعتماد کرده باشی و این سئوالت را بنا به مسئولیت او دریافت و عمل نموده باشی و برای محاسبه حاضر شده باشی، او کجاست؟ ای بنده ی من آیا من به تو گفتیم پنج درصد حلال است؟ ای پروردگار من شخصی به نام فلانی بود و ما از او پرسیدیم و او گفت: اشکالی ندارد. او کجاست او را بیاورید. من او را پیدا نمی کنم. آن گاه برای خودت چه کار می توانی انجام دهی؟ به همین دلیل پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم می فرماید:

((از قلبت فتوا بخواه و از درونت فتوا بخواه. نیکی آن است که درون و قلب با آن آرام گیرند، و گناه آن است که در درونت می افتد و در سینه، مردد است هر چند مردم برای تو فتوا می دهند))

[احمد از ایوب بن عبد الله]

خداوند متعال برایت یک مفتی ویژه و جداگانه تعیین نموده است و آن وجدان و قلب است. از گناه احساس آسودگی و آرامش نمی کنی و نسبت به نیکی و خوبی آرام می گیری. به محض اینکه پرسی نگران خواهی شد که آیا کاری که می کنی درست است یا خیر؟ چه کسی هنگام دیدن شخصی در حال خوردن آب می پرسد، برادر آیا حلال است یا حرام؟ خیر، هیچ کس بر روی زمین از حرام یا حلال بودن نوشیدن آب نمی پرسد؟ این بدیهی است. غذا نیز همین گونه است. ازدواج همین طور است. خرید منزل و تختخواب و کالاهای ضروری زندگی نیز بر همین منوال است.

4- اقرار به نصیحت عالم مانند اقرار بیمار نسبت به پزشک:

اما شبهاتی وجود دارد، برخی می گویند: این حلال است، این تصویر است و حقیقت ندارد. این بازتاب است و صدا نمی باشد. و برخی می گویند: این حرام است. فتنه انگیز است. احساسات حیوانی انسان را بر می انگیزد. ارتباط میان زن و شوهر را به هم می زند. باعث آگاهی پیش از موعد کودکان می شود. موضوعاتی را به کودکان می آموزد که آنان بسیار از آن دور اند و هنوز وقت یادگیری اش نرسیده است. این امر باعث انحرافات شخصیتی در جوانان پسر و دختر می گردد. می گوید: این تصویر است و این بازتاب صدا....

((از قلبت فتوا بخواه و از درونت فتوا بخواه. نیکی آن است که درون و قلب با آن آرام گیرند، و گناه آن است که در درونت می‌افتد و در سینه، مردد است هر چند مردم برای تو فتوا می‌دهند))

[احمد از ایوب بن عبد الله]

مشکل این است که فتواگیرنده گاهی اصرار دارد پاسخ مشخصی را بگیرد و بنابراین نباید از کسی استفتاء کند چراکه اگر فتوا طبق میلش باشد از آن استقبال می‌کند و اگر بر خلاف خواسته اش باشد آن را نمی‌پذیرد و فتوا دهنده را جاهل می‌نامد مانند کسی که بر خواسته‌ی مشخصی اصرار دارد نباید در پی فتوا باشد اما اگر بخواهد بپرسد باید در خود این حالت را نهادینه کند که به پاسخ فتوا لبیک بگوید و آن را بپذیرد گرچه مخالف و کاملاً متضاد با خواسته اش باشد. غزالی می‌گوید: «به علم خود مغرور نشود و به معلم خود بی‌احترامی نکند بلکه اختیار امور را به طور کلی در هر مسأله ای به او بسپارد و نسبت به نصایحش گوش فرا دهد مانند بیماری ناآگاه که به سخنان پزشک ماهر و مهربان گوش فرا می‌دهد». گاهی یک بیمار آگاه و عالم نزد پزشک می‌آید اما اعتمادی به پزشک ندارد و بسیار او را سرزنش می‌کند که ای دکتر! این چه نسخه ای است که برایم پیچیده ای؟ پزشک می‌گوید: قرص مسکن. آیا این قرص عوارض هم دارد؟ نه عوارض ندارد. من جایی خوانده ام که دارای عوارض است. می‌گوید: پس آن را نگیر اشکالی ندارد. سرم بسیار درد می‌کند. پزشک می‌گوید: تعجب می‌کنم به تو می‌گوییم: این قرص را بگیر می‌گویی: عوارض دارد. می‌گوییم نگیر، می‌گویی: سرم درد می‌کند. این بیمار نیمه آگاه پزشکان را بسیار خسته می‌کند. اما اگر بیمار نا آگاه و بیسواد باشد در کنار پزشک متخصص خود را به او می‌سپارد و پزشک داروهای لازم را به او می‌دهد که مورد تایید و تجربه است. وی آن را مصرف کرده و شفا پیدا می‌کند. شعبی می‌گوید: «زید بن ثابت بر جنازه ای نماز خواند و چارپایی برایش آوردند تا سوار شود، ابن عباس آمد- پسر عموی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم - و رکاب آن را گرفت. زید گفت: ای پسر عموی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم رهایش کن. ابن عباس گفت: دستور داده شدیم تا با علما و بزرگان چنین رفتار کنیم. زید بن ثابت دستش را بوسید و گفت: دستور داده شدیم که نسبت به اهل بیت چنین باشیم».

معلم و پزشک هر دو نخواهند خیر شما تا نشوند آن دو تن اکرام و احترام به جا

* * *

تملق در کسب علم پسندیده است:

پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود:

((تملق و حسد بر مؤمن روا نیست مگر در طلب علم))

[الجامع الصغیر از معاذ]

تملق از اخلاق مومن نیست اما تملق در کسب علم پسندیده است یعنی وقتی انسان متواضع باشد و به استاد خود درود فرستد و احترامش را داشته باشد. ممکن است شخصی در برخورد و سلام و دیدگاه هایش نسبت به او مغرور باشد و این شایسته‌ی طالب علم نیست.

((لیس من أخلاق المؤمن التملق ولا الحسد إلا فی طلب العلم))

((تملق و حسد بر مؤمن روا نیست مگر در طلب علم))

[الجامع الصغیر از معاذ]

5-تکبر نورزیدن نسبت به معلم :

یک فکر ظریف دیگر نیز وجود دارد. می گوید: طالب علم نباید نسبت به معلم خود غرور داشته باشد و غرور بر معلم یعنی کسب علم فقط از محضر اساتید بسیار مطرح و مشهور « یعنی اگر این عالم مشهور نباشد و دنیا او را نشناسند در مجلس علم و درس او نمی نشینند. و می گوید این استاد مشهور نیست. این از کی عالم شده است؟ شاگرد چه کسی بوده است؟ اگر در دنیا شناخته شده و مشهور نباشد در مجلس علم او نمی نشینند. امام غزالی می گوید: «این حالت شبیه انسانی است که در جنگل با یک حیوان درنده ی ترسناکی رو به رو می شود و به دنبال راه چاره ای است و بنابراین دنبال انسان مشهوری بگردد تا او را نجات دهد» تو می خواهی یک نفر تو را نجات دهد و برایت مهم نیست آن شخص چقدر مشهور باشد. طبیعتاً جهنم مانند یک درنده ی وحشی است و هر انسانی بتواند تو را از عذاب آن نجات دهد باید به او احترام ورزی چه مشهور باشد و چه گمنام و ناشناخته باشد. دانش گمشده ی مومن استو در هر جا آن را بیابد آن را غنیمت می شمارد و از هر کس او را به آن برساند ممنون خواهد بود.

دانش نرسد به آن کس که باشد مغرور چو سیل که نرسد به مکان بلند و دور

* * *

6-از جمله ویژگی های مجالس علم: گوش فرادادن و سکوت:

پروردگار متعال می فرماید:

{ قطعا در این [عقوبتها] برای هر صاحب دل و حق نیوشی که خود به گواهی ایستد عبرتی است }

[سوره ق : 37]

گوش فرا دادن از جمله آداب مجالس علم به شمار می رود به همین دلیل پیامبر اکرم که الگوی ما بود هر وقت یارانش در حضورش می نشستند طوری بودند که از متانت و سنگینی گویی پرنده ای بر روی سرشان نشسته است:

((علم بیاموزید و برای علم آرامش و متانت را بیاموزید))

[الجامع الصغیر از ابوهریره]

پس از جمله ویژگی های طالب علم گوش فرا دادن و سکوت است. از جمله حقوق دو برادر مسلمان بر یکدیگر گوش فرا دادن به همدیگر است.

چنان با گوش و دل می کند انتباه گویی که هم اوست به سخن آگاه

* * *

گاهی کسی آیه ای را می خواند و دیگری آن را کامل می کند و بدیهی است که این آیه را بداند و اگر بخواهد کسی آیه ای را برای گوینده تکمیل کند یا حدیثی را ادامه دهد سخنان وی به پراکنده گویی کشیده می شود. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در حال نماز بودند و شخصی در پشت سر ایشان قرائت می نمود، وقتی سلام داد فرمود:

((با خودم می گویم: چرا (در قرائت) با من مشارکت می شود؟))

[ترمذی از ابوهریره]

شخصی که آیه ای را می خواند و دیگری آن را کامل می کند یا حدیثی را مطرح می نماید و کسی دیگر آن را تکمیل می کند و می گوید به من بنگرید من آن را می دانم و من حافظ این آیاتم و ... در

این صورت پریشانی در سخن ایجاد می شود و به همین دلیل بهتر این است که گوش فرا داده شود و سکوت باشد...

﴿ قطعا در این [عقوبتها] برای هر صاحب‌دل و حق‌نیوشی که خود به گواهی ایستد عبرتی است﴾

[سوره ق : 37]

یعنی آمادگی و استعداد دارد ..

﴿ حق نیوشی که خود به گواهی ایستد ﴾

[سوره ق : 37]

7-طالب علم باید تسلیم شده و هر چه می آموزد انجام دهد تا به هدف برسد:

برخی گفته اند: «داستان خضر و موسی که خداوند در قرآن بیان نموده است بسیار داستان دقیقی است.»

﴿ گفت که تو هرگز نمی توانی همپای من صبر کنی و چگونه می توانی بر چیزی که به شناخت آن

احاطه نداری صبر کنی ﴾

[سوره کهف : 67-68]

به عنوان مثال مردی نزد رسول الله آمد و گفت: «شکم برادر رها شده است [مبتلا اسهال شده است] فرمود: «به او عسل بده». وی عسل به او داد. و دوباره نزد ایشان آمد و گفت: «عسل به او دادم اما اسهال او شدت بیشتری گرفت. فرمود: «به او عسل بده». برای بار سوم آمد و گفت: «عسل فقط باعث افزایش اسهال او شد». به او فرمود:

((خداوند راست گفته است و شکم برادرت دروغ گفته است))

[بخاری از ابوسعید]

و بعدها مشخص شد که عفونت های معده ی که عامل اسهال اند نیاز به شربت های شیرین دارند تا اسهال بند آید. و پس از آن بود که آن مرد شفا یافت. گاهی نصیحتی به انسان می شود که خوشش نمی آید و در آن به مشاجره و مجادله می پردازد. اگر یک کارشناس به عنوان مثال به تو بگوید: نقصی در موتور است و بگوید: پس از دو هزار کیلومتر نیاز به سرویس دارد. اما اگر تو نپذیری و با آن مخالفت کنی و پس از یک یا دو ماه نقصی در موتور ایجاد شود مقصر خودت خواهی بود. تو قانع نشدی. این سخن یک فرد کارشناس بوده است. اگر انسان امور را به کارشناس واگذارد گرچه او را خوش نیاید یا برایش روشن نباشد یا نپذیرد و یا نپسندد اما این سخن یک کارشناس است و باید به آن عمل شود.

اگر کسی بخواهد تایپ را بدون استاد بیاموزد و مثلا بخواهد واژه ی محمد را تایپ کند باید بگردد حرف میم را بیابد و سپس آن را بفشارد. پس از آن دنبال حاء بگردد و همین طور ادامه دهد و گر ببیند آن را فشار دهد. اگر پنج سال با این حالت بماند برای نوشتن هر صفحه یک و نیم ساعت وقت نیاز دارد. اما اگر برود به آموزشگاه تایپ او را وادار به استفاده از ده انگشتش می کنند که بسیار دشوار هم می باشد اما پس از مدتی خواهید دید که روی صفحه کلید تایپ می کند و چشمانش روی صفحه مانیتور است و یک صفحه در یک ربع تمام می شود. برای آموزش بهتر گفته اند: روش هایی که نفس با آن مقابله می کند مفید است. شخصی برای مطالعه در مکانی می نشیند. کتابی را باز می کند و می خواند در حالی که بر روی بستر یا یک مبل نرم و ملایم دراز کشیده است یا در باغی مشغول خواندن است. به تو می گوید: امروز هفتاد صفحه خواندم.

این مطالعه بی ارزش است. و به گمان زیاد پس از هفت روز سی و سه درصد از خوانده هایش را

فراموش می کند. و پس از یک هفته بقیه را و به همین ترتیب تنها عنوان کتاب یادش خواهد ماند با علم به اینکه کتاب خوبی بوده یا بد بوده است.

اما اگر بنشینند و کتاب را روی میز بگذارند و دفتری را باز کند و یک پارگراف را بخواند و در حاشیه خلاصه نویسی کند و کلیاتی را مطرح کند و سئوالاتی بپرسد و پاسخ بدهد و اندیشه ای را به بحث بگیرد ممکن است در ساعتی دو صفحه بخواند اما این مطالعه یک بار هم برای همیشه کافیهست. به هر اندازه زحمت بکشید به همان مقدار اطلاعات در ذهن می ماند.

گاهی توصیه ای از کسی دریافت می کنید که از وی خوشتان نمی آید. فردی که تایپ ده انگشتی را از او یاد گرفته ایم انسان اخمو و گرفته ای است. برادر آرام باشید ده انگشت را با هم به کار بریم؟ ده انگشت را با هم. اشخاصی را می شناسم که با ده سال سابقه ی تایپ هنوز به برای تایپ یک صفحه به یک ونیم تا دو ساعت وقت نیاز دارند چراکه به دنبال حروف می گردند تا آن را پیدا کنند و تایپ کنند. همیشه نفس با راه های موفقیت آمیز مقابله می کند و راه های ناموفق را بر می گزیند زیرا انسان آسان طلب است و راحتی را می خواهد. کسی که بدون خلاصه برداری می خواند و بدون بحث و بررسی مطالعه می کند با رسیدن به یک مطلب دشوار آن را رها می کند و از آن می گذرد و با این پرش ها مطالب پیچیده و دشوار همچنان به حالت خود باقی می ماندند و کتاب مجموعه ای از پیچیدگی ها می شود که هنوز ناگشوده مانده است. با این حالت این دانشجو چه سودی می برد؟ اگر انسان از روشی خوشش نیاید، باید تسلیم شود و دست به عمل آموخته ها بزند و این از فواید علم است...

﴿ گفت که تو هرگز نمی توانی همپای من صبر کنی و چگونه می توانی بر چیزی که به شناخت آن احاطه نداری صبر کنی ﴾

[سوره کهف : 67-68]

8-نپرسیدن سئوالات فراوان در وقت نامناسب:

خداوند می فرماید:

﴿ گفت اگر مرا پیروی می کنی پس از چیزی سؤال مکن تا [خود] از آن با تو سخن آغاز کنم ﴾

[سوره کهف : 70]

اگر در کار خیر باشد... مثلا این را تمیز کنیم. چرا باید تمیز کنیم آیا دیگر هیچ وقت آن را نخواهیم شست؟ تمیز کردن آن یعنی آشکار کردن عیوب آن. اگر معلم از دانش آموزش بخواهد که یک کار نیک بیاموزد و هر گاه به او بگوید: این کار را انجام بده. می پرسد چرا آن را انجام دهم؟ شخصی برای خرید برده ای می رود و برده ای بسیار ارزان می بیند و به نظر می رسد او بسیار با هوش است. تعجب می کند که چطور ممکن است هم ارزان و هم با هوش باشد؟ به او می گوید: به خدا او همین گونه است. می گوید: معنایش این است که او را پیدا کرده است. او را می خرد و به خانه می آورد. به او می گوید: یک لیوان آب بیاور. این برده تامل می کند و می گوید: من الآن بر می خیزم و لیوان آبی برایت می آورم و آن را به تو می دهم و و به مکان خودم بر می گردم. تو برخیز و بنوش و سر جای خودت باز گرد. این دلیل ارزانی آن برده بود...

﴿ و چگونه می توانی بر چیزی که به شناخت آن احاطه نداری صبر کنی ﴾

[سوره کهف : 68]

﴿ گفت اگر مرا پیروی می کنی پس از چیزی سؤال مکن تا [خود] از آن با تو سخن آغاز کنم ﴾

[سوره کهف : 70]

و خداوند می فرماید:

﴿ پس اگر نمیدانید از پژوهندگان کتابهای آسمانی جويا شوید ﴾

[سوره نحل : 43]

سیدنا علی رضی الله عنه سخن معروفی دارد که می گوید: «از جمله حقوق عالم این است که از او زیاد نپرسی». گاهی نزدیک به پایان درس است و پایان درس یعنی مدرس زحمت فراوانی کشیده و انرژی زیادی از دست داده است ولی گوش دادن ساده است اما سخن گفتن در موضوعی معین و برنامه ریزی شده با شواهد و شرح و تعلیل و انتقال از فکری به فکری با فصاحت و رساگویی و واژه گزینی دقیق و ادای کامل آن بسیار دشوار و تلاشی مضاعف را می طلبد. وقتی انسان به پایان درس می رسد به لیمویی می ماند که آبش را گرفته اند و دیگر چیزی برایش باقی نمانده است. بیا و از او سؤال دقیقی بپرس مثلا در موضوع شیرخوارگی از او بپرس یا در باره ی میراث از او سؤال کن. او تمام انرژی اش را صرف نموده و نیاز به استراحت دارد تا در وقتی دیگر پاسخ دهد. و از این به بعد باید به نمازگزاران بپردازد و منطقی نیست که اگر بخواید به مردم سلام کند آنان از او چیزی بپرسند. می خواهد پاسخ بدهد اما پاسخ آن طولانی است و به این خاطر باید از سلام به تمام مردم خودداری کند تا به پاسخ پرسش بپردازد و آنان همچنان سر پا بایستند و منتظر او باشند چراکه احترام او را دارند و به او محبت دارند و او باید به پرسش تو پاسخ دهد و این نامعقول است و وقت سلام و ورود به مسجد وقت پرسش نیست.

من متوجه پرسش نمی شوم چون الان وقت ورود به مسجد و پاسخ سلام دادن است. یکی منتظر است تا سلام دهد و جو را سرشار از محبت می بینی آیا نباید این محبت ها با محبت پاسخ داده شود؟! حال کسی در این اثنا می آید و پرسشی از میراث می پرسد و کسی دیگر از شیرخوارگی و باید او همه را رها کند تا پاسخ این دو را بدهد.

9- احترام به عالم و رعایت ادب نزد او و بزرگداشت او:

سیدنا علی می گوید: «زیاد از او نپرسی-طبعاً در وقتی که نباید پرسیدی-و در پاسخ با او مجادله نکنی مثلا پاسخی می دهد که خوشت نمی آید حال تو بگویی: اما استاد این درست نیست شخصی فتوایی دیگر داده است برادرم زیاده روی نکن. برادرم به خدا ما را گیج کردی. این-بدون مجادله در پاسخ و بدون اصرار در عدم پاسخ- هر طور می خواهی عمل کن. چیزی برای من تعریف نکن و وقتی برخاست لباسش را نگیر و رازی را برایش برملا نکن و از کسی نزد او غیبت نکن و هرگز در پی گرفتن مچ او و اشتباه از او نباش». انسان اشتباه نمی کند؟ چه کسی اشتباه نمی کند... خدایا من هم انسانم و مانند انسان ها فراموش می کنم.

گاهی انسان در موقعیتی است که یک دعا را یک میلیون بار در زندگی اش تکرار می کند ولی باز یادش می رود. خداوند ناتوانی انسان را به او نشان می دهد... «بار خدایا من از نیرو و قدرت خود میرا می شوم و به حول و قدرت تو پناه می آورم ای قدرتمند و توانا».

انسان ناتوان است. کیست که بگوید من اشتباه نمی کنم؟ کیست که این را بگوید؟ اشتباه می کنم و اشتباه می کنم و اشتباه می کنم ولی مومن گناهکار توبه کار است. او عمداً اشتباه نمی کند. دو نوع اشتباه وجود دارد؛ اشتباه علمی و اشتباه اخلاقی. اشتباه اخلاقی این است که حقیقت را بدانی و از آن سر باز زنی و این اشتباه بسیار خطرناکی است و تنها فاسقان مرتکب آن می شوند اما مومن اشتباه می کند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم -طبعاً برای آموزش ما- می فرماید:

((بار خدایا من انسانم و مانند انسان ها اشتباه می کنم))

[دعای ماثور]

ممکن است انسان فراموش کند. فکری از یادش برود. سخنی را فراموش کند. سیدنا علی در اینجا می گوید: «... وقتی برخاست لباسش را نگیر و رازی را به او نگو و نزد او از کسی غیبت نکن و به دنبال گرفتن اشتباه از او نباش چراکه هر اسبی ممکن است بلغزد و هر شمشیری ممکن است کند

شود و هر دانشمندی ممکن است اشتباه کند».. برای انسان شریف همین بس است که عیوبش را به او بگویی. بعنوان مثال مربی ستوان یکم باشد و زبان خارجی را بیاموزد یا یک تخصص مهم را بیاموزد. مثلا ستوان یکم کارشناس مین ها باشد و تمام فرماندهان گردان جمع شوند و برخی از آموزش ها را از او یاد بگیرند درحالی که ممکن است سرتیپ و امیر هم باشند. وقتی این مربی سروان وارد می شود همه به احترام او بلند می شوند، چطور شد همه ی آنان از وی درجه ی بالاتری دارند؟ او از همه درجه ی پایین تری دارد. اما در این جا این برخاستن برای احترام به دانش وی است. این احترام برای خود انسان نیست بلکه برای مقامی است که خداوند به او ارزانی داشته است. « و در مقابل او ننشین و اگر نیازی داشته باشد همه برای برآوردن آن پیش قدم می شوند». این سومین ویژگی طالب علم است.

ویژگی اول: پاکی قلب و نیت.

و ویژگی دوم: رهایی از تمایلات و خواسته ها که مانع هستند.

ویژگی شوم: مغرور نبودن نسبت به کسی که از او چیزی می آموزی.

* * *

مراجعه به سر چشمه های زلال منابع اولیه برای شناخت حقایق:

اکنون برخی از احادیث شریف را می خوانیم.
پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم در حدیثی -بسیار دقیق- می فرماید:

((می شنوید و از شما می شنوند و از کسی که از شما شنیده نیز می شنوند))

[أبو داود از ابن عباس]

حدیث تمام شد . . .

((می شنوید و از شما می شنوند و از کسی که از شما شنیده نیز می شنوند))

[أبو داود از ابن عباس]

در برخی از تفسیرهای این حدیث آمده است که حقیقت محض چیزی است که در آن شک و تردیدی نباشد و چیزی است که به هیچ وجه باطل و ناحق به آن را ندارد. در این سه نسل؛ نسل پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و یاران گرامی شان و نسل تابعین و نسل تبع تابعین حقیقت محض وجود داشته است اما پس از آن گاهی چیزهایی به اسلام وارد شده که از آن نبوده است و برخی زیاده روی ها انجام شده است و برخی از تاویل ها و تفسیرهای نادرست اتفاق افتاده است و برخی از آیات برعکس مقصود الله تفسیر شده است و برخی از احادیث جعل شده اند و پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم از تمام این ها میرا بوده است.

یعنی مانند چشمه ی آب زلال بسیار گوارا بوده است. سرچشمه ی بردی آب زلالی دارد و در دشت زردانی می توانی از آن بنوشی و در دشت بردی می توانی آب زلال بنوشی اما به چشمه ی عین الفیحه یا عین الخضراء برو آب شرب نیست و در دمر و هامه و دمشق آب آن کدر شده است. در جویر و حرستا و زملکا آب به رنگ سیاه در آمده است. ما از سرچشمه دور شدیم و هر چه دورتر شویم رسوب هایی بدتر و فاسدتر زلال آب را تیره می کنند و بنابراین تنها راه رفتن به سرچشمه ی منبع اولیه است و آن بازگشت به کتاب خدا و سنت رسول الله می باشد. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم اینگونه به ما خبر می دهد:

((می شنوید و از شما می شنوند و از کسی که از شما شنیده نیز می شنوند))

[أبو داود از ابن عباس]

به همین دلیل یکی از پیشوایان بزرگ می گوید: «هر چه از صاحب این گنبد سبز به ما رسیده است بر سر و چشم ما است و هر چه از یاران او به ما رسیده بر دیده و سر و اما آنچه از بقیه به ما رسیده تفاوتی ندارد چون ما هم مانند آنهایم و تنها بخش هایی از سخنان آنان را به کار می گیریم و بدان عمل می کنیم که متناسب با قرآن و سنت باشد». اما به خدا در یک کتاب منحرف این اندیشه را دیدم که خلاف یک آیه ی قرآنی در آن آمده بود و به محض خواندن آن نباید ملاک و دلیل باشد. چه بسیار سخنان باطلی که در کتاب ها چاپ می شود. باطل در کتاب به چاپ می رسد. مشهورترین فکر این بود که یکی از پیشوایان بزرگ یعنی امام شعرانی فتوحات مکی تالیف شیخ محی الدین رضی الله عنه را می خواند و در آن مطالبی را مشاهده نمود که منطقی نبود از جانب ایشان صادر شده باشد یعنی کفر و زندقه. و به همین دلیل افرادی وی را تکفیر می کنند. مقام او بسیار والا است. او عارف بالله بوده است و سلطان العارفین و آیا چنین چیزهایی را در فتوحات مکی گفته است؟ تردید وی را در بر گرفت. تا آنکه با یکی از دانشمندان مکه برخورد نمود و موضوع را به وی گفت. وی گفت: این دانشمند وارد خانه اش شد و نسخه ای خطی را از فتوحات را برایم آورد که با خط خود شیخ محی الدین نوشته شده بود و ایشان آن را در قونیه ترکیه نوشته بود. گفت: «بین کتابی که در اختیار شیخ شعرانی بود و میان نسخه ی خطی امام مکی که با خط خود شیخ محی الدین نوشته شده بود مقایسه نمودیم و من چیزی نامعقول در آن ندیدم و پی بردم که دسیسه ای در کار است و زندقه ها این کار را کرده اند». گفت: «این توطئه را برای امام احمد حنبل نیز درست کردند تا عقیده اش را باطل نمایند». در احیاء علوم الدین به امام غزالی نیز تهمت بستند. به صاحب کتاب قاموس امام فیروزآبادی نیز تهمت زدند. و گفت: به من نیز تهمت زدند که در حالی که من خودم زنده ام کتابی را در تکفیر ابوحنیفه نوشته ام و درحالی که من بی گناه بودم و وقتی مرا به خاطر آن سرزنش کرد سو نام او را نیز گفت- گفتم: به خدا سوگند من این کتاب را چاپ نکرده ام و اگر آن را دیدی حتما بسوزان»

این متن بسیار گرانبهاست؛ زیرا انسان وقتی در کتابی منحرف مطالبی را مخالف با کمال الهی و نبوت ببیند خیلی آن را بر نمی تابد و چه بسیار دسیسه هایی که به این شکل برای دانشمندان بزرگ ایجاد شده است. اما اگر موضعی نادرست اتخاذ کنی و دانشمندی را تکفیر کنی این درست نیست. این یک موضعگیری نادرست است. او را تکفیر نکن و این اندیشه ها را قبول نکن؛ زیرا آنکه حقیقت را می گوید از باطل به دور است. محال است دکترای ریاضیات به تو بگوید: یک و یک می شود سه. محال است و اگر هم آن را در کتابی دیدی بدان که توطئه و دسیسه ای بر علیه اوست. این موضع یکی از والاترین مواضع است. مانند برخی نمی گوئیم: شیخ محی الدین کافر است. گروهی او را علنا تکفیر کرده اند و ما آنچه در فتوحات بر خلاف کتاب و سنت آمده است را نمی پذیریم. مثلا می گوید: «به دریایی وارد آمدم که پیامبران در ساحلش بودند». آیا این عاقلانه است که ولی از پیامبران پیشی گیرد؟! در پیشگاه خداوند مراتب و درجاتی است. پیامبران در والاترین مقام ها و در راس آنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم قرار دارد. پیامبران، اولیاء، اما یک ولی که در دریایی وارد شود که پیامبران باید در ساحلش باشند چنین چیزی وجود ندارد و این تهمتی به ایشان است. بنابراین:

((می شنوید و از شما می شنوند و از کسی که از شما شنیده نیز می شنوند))

[أبو داود از ابن عباس]

این سه نسل گواراترین و زلال ترین سرچشمه دین اند و پس از آنان چیزهایی وارد اسلام شد که در آن نبوده است.

حدود:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم می فرماید:

((از اجرای حدود [مادام که به من - به عنوان حاکم- گزارش نشده است ، بگذرید، زیرا اگر به من گزارش شود - به ناچار- باید اجرا گردد))

[تسائی از عمرو بن شعیب]

اگر انسانی گناهی کند و تو او را بپوشانی مانعی نخواهد بود اما اگر آن را به قاضی برسانی و قاضی حد را بر او اجرا نکند و او را ببخشد خداوند او را نخواهد بخشید. اگر این حد به قاضی برسد باید آن را اجرا کند اما اگر تو از آن چشم پوشیدی و احساس کردی آن شخص پشیمان شده است و آن را پوشاندی شاید خیر در همین باشد. شخصی کسی را در دوران خلافت عمر رضی الله عنه به اشتباه به اتهام دزدی دستگیر کرد و گفت: «به خدا ای امیر المومنین این بار اول است» به او گفت: «دروغ می گویی خداوند بار اول کسی را رسوا نمی کند» او از تعامل الله با بندگان با خبر بود. زیرا خداوند بسیار پوشاننده است و برای بار اول رسوا نمی کند. شخصی صندوق دار بود و شرکایش نزد او آمدند و گفتند که شصت و پنج رسید را ثبت نکرده است و هر چه فروخته را در جیب خود گذاشته است. گفت: این بار اولم بوده است. نه این بار سوم است. اگر بار اول بود خداوند بخشنده مهلت توبه به تو می داد و تو را در جای خودت می نشاند اما این دزدی سوم است. آن شخصی که در عهد عمر اشتباهی دستگیر شده بود مشخص شد که هشتمین بار دزدی او بوده است. خداوند بسیار پوشاننده است. اگر کثی به مشکلی دچار شود و تو او را بپوشانی و بر ملا نکنی مانعی وجود ندارد اما اگر به گوش قاضی رسید اگر ببخشد خداوند او را نخواهد بخشید چراکه باید حق به حق دار می رسید و نظام عمومی عدل بر پا می شد ولی نشده است.

سنت تمیز کردن کفش ها بیرون از مسجد:

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در حدیث پایانی می فرماید:

((در هنگام ورود به مسجد پیش از ورودی مسجد کفش هایتان را تمیز کنید))

[الجامع الصغیر از ابن عمر]

یعنی انسان اگر گلی به کف کفشش چسبیده باشد باید آن را پیش از ورود به مسجد باز کند و چون وارد شد کفش را در آنجا مرتب قرار دهد و با دست چپ خود بگیرد.. این کار سنت است.

((در هنگام ورود به مسجد پیش از ورودی مسجد کفش هایتان را تمیز کنید))

[الجامع الصغیر از ابن عمر]

قصه اسلام طلحة بن عبید الله التیمی :

اکنون داستان طلحة بن عبید تیمی یکی از اصحاب رضوان الله علیهم را بررسی می کنیم. طلحة بن عبیدالله با یکی از قافله های قریش در تجارتی به مقصد شام به سفر پرداخت. وقتی قافله به شهر بصره رسید تاجران بزرگ قریش به بازار پر رونق آن گسیل شدند و شروع به خرید و فروش کردند و با وجود آنکه طلحة نوجوان بود -به تناسب گفتند: عالم شیخ است گرچه خردسال باشد و جاهل کوچک است گرچه بزرگسال باشد- و او مانند آنان در تجارت تخصص نداشت ولی از هوش و زیرکی بالایی برخوردار بود و باعث می شد وی بتواند با آنان به رقابت بپردازد و در مقابل آنان با امتیازات بالایی به موفقیت دست یابد و در حالی که طلحة در بازار پر از گروه های تاجران رفت و آمد می کرد اتفاقی برایش افتاد که نه تنها جرقه ای در تغییر مسیر زندگی اش محسوب شد بلکه مسیر تاریخ را نیز تغییر داد و اکنون می گذاریم طلحة بن عبیدالله داستان عجیب خود را برای ما بازگو کند.

طلحه می گوید: «وقتی در بازار بصره بودیم راهبی در میان مردم ندا می داد: ای گروه تاجران به اهالی این موسم بفرستید آیا کسی از اهل حرم در این جا هست؟ -یعنی آیا اهل مکه وجود دارد- و من که نزدیک او بودم به سویش دویدم و گفتم: آری من اهل مکه ام. گفت: آیا احمد در میان شما مبعوث شده است؟ گفتم: احمد کیست؟ گفت: پسر عبدالله بن عبدالمطلب و مکه شهر اوست که در آن مبعوث می شود و او آخرین پیامبر است و از سرزمین شما بر انگیخته می شود و به سرزمینی با سنگ های سیاه و نخلستان بایر می رود. مبادا ی جوان نزد او بروی. طلحه گفت: سخنان او به دلم نشست و به سمت مرکب خود رفتم و سوار شدم و قافله را پشت سر نهادم و رفتم و به مکه رفتم -او در مکه بود- و وقتی به مکه رسیدم به خانواده ام گفتم: آیا پس از سفر ما در مکه اتفاقی افتاده است؟ گفتند: آری، محمد بن عبدالله برخاسته و ادعای نبوت می کند و ابن ابی قحافه -سیدنا ابوبکر- هم از او پیروی می کند. طلحه گفت: و من می دانستم که ابوبکر مردی مهربان و دوست داشتنی و نرم خو بود و تاجری خوش اخلاق و شکیبیا بود. به دلیل اطلاع او از اخبار قریش و نسب هایش با او انس داشتیم و همنشینی با او را دوست داشتیم. نزد او رفتم و به او گفتم: آیا درست است که محمد بن عبدالله ادعای نبوت کرده و تو هم از او پیروی می کنی؟ گفت: آری. و شروع به تعریف کردن اخبار او برایم نمود. و مرا به ایمان آوردن به او تشویق نمود. و من داستان آن راهب را به او گفتم و او تعجب کرد و گفت: با من بیا برویم نزد محمد صلی الله علیه و آله و سلم تا داستان را برایش تعریف کنیم و پاسخش را بشنوی و به دین خداوند وارد شوی. طلحه گفت: با او نزد محمد صلی الله علیه و آله و سلم رفتیم و او اسلام را بر من عرضه داشت و اندکی از قرآن را برایم خواند...» .

یعنی اگر انسانی به دوستش بگوید: بیا با هم به یک جلسه ی علمی برویم که الهام بخش او خداوند است. یک خیر از سوی خدا شامل حال او گشته است. درخواست را رد نکنید. این درخواست آن دوست نیست بلکه در خواست خداوند است. ممکن است حضور در یک جلسه ی علمی باعث خوشبختی ات در دنیا و آخرت شود و ممکن است این لبیک گفتن دعوت تو را از پرتگاه خطرناکی در زندگی ات نجات دهد و از نابودی در گمراهی بازگرداند و از اندوه به شادی بگرداند... .

«... پس خداوند سینه ام را به اسلام گشود و من داستان راهب را برایش بازگو نمودم و او بسیار شاد شد به حدی که از چهره اش مشخص بود. سپس در مقابل او شهادتین را بر زبان آوردم و چهارمین نفری بودم که به دست ابوبکر رضی الله عنه مسلمان می شد.»

ثبات و استقامت طلحه بن عبدالله بر دینش:

اسلام جوان قریشی چون آذرخشی بر سر خانواده اش فرود آمد و از همه بیشتر مادرش از اسلام آوردنش زجر می کشید. او آرزو داشت به خاطر اخلاق خوب و ویژگی های منحصر به فردش روزی سرور قومش شود و قوم او به سرعت نزد او رفتند تا او را از دینش برگردانند اما او را چون کوهی استوار دیدند که اندکی هم نمی لرزد و این شجاعت است که یک موقعیت سرنوشت ساز را انتخاب و چون کوهی در آن استوار بمانی... .

مادرش به او گفت: پسر من تا به محمد کفر نورزی هرگز چیزی نمی خورم و او به آرامی -به سیدنا سعد- گفت: «ای مادر اگر صد جان داشته باشی که یکی یکی از دست بدهی هرگز به محمد کفر نخواهم ورزید خواهی چیزی بخور و خواهی نخور» و پس از آن مادرش غذا خورد و وقتی دید او بسیار مقاوم است کار به انتها رسید اما اگر متزلزل باشی دیگر مساله فرق می کند.

وقتی نتوانستند به خوبی او را باز دارند شروع به آزار و شکنجه ی او نمودند و مسعود بن خراش می گوید: «وقتی میان صفا و مروه مشغول سعی بودم ناگهان مردم زیادی را دیدم که جوانی را دست بسته به گردن در جلو دارند و پشت سرش هل هل می کنند و او را هل می دهند و بر سر او می زنند و پشت سرش زنی پیر او را دشنام می دهد و بر سرش فریاد می کشد. گفتم: این جوان چکار کرده است؟ گفتند: او طلحه بن عبیدالله است که از دین خود منحرف شده و از پسر بنی هاشم پیروی می کند -تاریخ تکرار می شود- گفتم: این پیر زن کیست که در پس او می آید؟ گفتند: او صعبه بنت

حضرمی مادر اوست».

یعنی وقتی انسان خداوند را بشناسد و در خانه مخالفتی ببیند و بخواهد مخالفت ها را قبول کند در حقیقت به بدبختی ابدی لیبیک گفته است و شجاعت واقعی این است که استقامت کند و مخالفانش را به خدا و رسولش دعوت نماید و اگر آنان تو را مقاوم ببینند و بدانند که تغییر واقعی نموده ای در حالی که انسان شایسته ای هستی حتما از تو پیروی خواهند کرد و با تو همراه خواهند شد. روزها گذشت و اتفاقات در جریان بود و طلحه بن عبیدالله روز به روز پخته تر می شد و آزمایش ها و سختی هایش در راه خدا و پیامبرش دشوارتر می گشت و نیکی او به اسلام مسلمانان روز به روز افزایش می یافت.

لقب هایی که طلحه بدان ملقب شد و داستان آن ها:

مسلمانان به او لقب شهید زنده می دهند و پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم او را طلحة الخير، طلحة الجود، طلحة الفياض می نامید و هر کدام از این القاب داستانی شنیدنی دارد. داستان شهید زنده این است که در جنگ احد وقتی مسلمین شکست خوردند تنها دوازده نفر از انصار با پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم باقی ماندند و طلحه از مهاجرین با ایشان ماند و پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و همراهانش بر کوه بالا می رفتند و گروهی از مشرکان به او رسیدند و می خواستند او را بکشند و ایشان فرمود:

((کسی که از ما در مقابل آنان دفاع کند بهشت از آن اوست یا در بهشت همنشین من خواهد

بود....))

[مسلم از انس بن مالک]

طلحه گفت: من ای رسول خدا، پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «نه سر جایست بایست». مردی از انصار گفت: من ای رسول خدا- فرمود: آری تو- و آن انصاری آن قدر جنگید تا شهید شد و سپس پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم با همراهان بالا رفتند و مشرکان به آنان رسیدند...

فرمود: " آیا مردی از اینان با ما نیست؟ طلحه گفت: من ای رسول خدا، ایشان صلی الله علیه وآله

وسلم فرمود: «نه تو سر جایست بایست». مردی از انصار گفتم: من ای رسول خدا، فرمود: آری

تو» سپس آن انصاری آن قدر جنگید تا شهید شد و پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به بالا رفتن

ادامه داد و باز مشرکان به ایشان رسیدند و همان گفته ها را تکرار فرمود و طلحه می گفت: من ای

رسول خدا و اما ایشان او را منع می نمود و به یکی از انصار اجازه می داد تا بجنگد و تا آنکه

همگی شهید شدند و تنها طلحه با ایشان ماند و مشرکان به آنان رسیدند و به طلحه فرمود: «اکنون

با هم» "

[مسلم از انس بن مالک]

به نظر می رسد ایشان او را از همه شجاع تر دیده و بنابراین او را برای دشوارترین موقعیت انتخاب فرموده است در حالی که دندان های پیشین پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم شکسته بود و پیشانی مبارک شکافته شده و لیش نیز مجروح گشته بود و قادر به راه رفتن نبود و طلحه به مشرکان حمله می کرد تا آنان را دور می نمود سپس نزد پیامبر باز می گشت و ایشان را اندکی از کوه بالا می برد و سپس ایشان را پایین می گذاشت و دوباره با مشرکان می جنگید و این کار را تا پایان کار انجام داد و آنان را از ایشان دور نمود. ابوبکر می گوید: «من و ابو عبیده بن جراح از رسول الله دور بودیم و وقتی به ایشان رسیدیم تا به او کمک کنیم فرمود: «مرا رها کنید و بروید نزد دوستتان»

سیدنا طلحه- خون داشت از طلحه می رفت و هفتاد و اندی زخم شمشیر یا نیزه یا تیر در وی ایجاد شده بود و کف دستش بریده شده بود و در چاله ای افتاده بود و از هوش رفته بود- او تنها با یک گروه جنگید- پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم پس از آن گفت: «هر کس دوست دارد به کسی بنگرد که روی زمین راه می رود اما مرده است به طلحه بن عبیدالله بنگرد».

و ابوبکر صدیق هر گاه از احد گفته می شد، می گفت: «تمام این جنگ از آن طلحه است» این داستانی بود که طلحه در آن ملقب به شهید زنده شد.

اما لقب طلحه الخیر و طلحه الجود صد و یک داستان دارد. از جمله آنکه طلحه تاجر بود و اموال فراوانی داشت و ثروتمند بود و روزی اموالی از حضرموت به میزان هفتصد هزار درهم به او رسید و او آن شب ترسان و بی تاب و اندوهگین بود. همسرش ام کلثوم دختر ابوبکر نزد او رفت و گفت: ای ابومحمد تو را چه شده گویا از من ناخشنودی؟ گفت: نه، بهترین همسر یک مرد مسلمان تو هستی. ولی از هنگام شب دارم فکر می کنم و با خودم گفتم: یک مرد وقتی این اموال را در خانه دارد و می خواهد بخوابد به پروردگارش چه گمانی دارد؟ گفت: تو کجا و نیازمندان قومت و دوستانت کجا؟ وقتی صبح شد آن را میانشان تقسیم کن. گفت: خداوند بر تو رحم کند تو موفق و دختر یک انسان موفق هستی.

اما اکنون در این روزها اگر شوهر بخواد مالی را صدقه بدهد همسرش دنیا را خراب می کند و قیامت به پا می کند و می گوید: ما فرزندان تو ایم و از هر کس به این مال سزاوارتریم. مردم خدایی دارند... .

همسرش گفت: هر چه می خواهی بکن. او گفت: تو دختر موفق یک انسان موفق هستی. و وقتی صبح شد اموال را در میان ها و کیسه هایی کرد و میان بینوایان مهاجرین و انصار تقسیم نمود. و روایت شده نیز که مردی نزد طلحه بن عبیدالله آمد و از وی یاری خواست و پیوند خویشاوندی خود را با او بیان نمود. طلحه گفت: این خویشاوندی را پیش از این نداشته ام - و تازگی ایجاد شده است- اما من زمینی دارم که عثمان بن عفان سیصد هزار درهم برایش به من داده است اگر می خواهی از تو باشد و اگر هم خواستی می توانم آن را به سیصد هزار درهم به تو بفروشم و پولش را به تو بدهم؟ مرد گفت: البته که پولش را می خواهم. و طلحه پول آن زمین را به او داد.

گوارای طلحه باد این خیر و نیکی و این لقبی که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به او داده است. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم الگو بود. یک دشت گوسفند داشت و مردی از رهبران قبایل بر ایشان گذشت و گفت: «ای محمد این گوسفندان از آن کیست؟ به او گفت: «از تو است»، گفت: مرا مسخره می کنی؟» فرمود: «از آن توست». گفت: «گواهی می دهم که تو رسول خدایی و مانند کسی می بخشی که هیچ ترسی از فقر ندارد». پیامبر فرمود:

((من برای شما، برصحت سه چیز قسم می‌خورم و درباره آن، برایتان سخن می‌گویم، آنها را حفظ کنید: هرگز پرداخت صدقه موجب کاهش وکاستی مال نمی‌شود))

[ترمذی از ابو کبشه انماری]

خداوند بی نیاز است و بخشنده و آنان که دنیا را فتح کردند اخلاقتشان این بود و شجاعتشان مثال زدنی است و این گونه می بخشیدند و این گونه پایدار بودند و محبتشان به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم این گونه بود.